

تاثیر مداخلات ترکیبی برجستگی مرگ بر حرمت خود با توجه به ملاحظات تاخیر زمانی

Effect of Combinational Mortality Salience Interventions on Self-esteem regarding to Time Interval Considerations

محمود امیریگی (نویسنده مسئول)

Mahmood Amirbeigi *
Master of Psychology, University
of Tehran

کارشناس ارشد روانشناسی دانشگاه تهران

Jamil Mansoudi
Master of Psychology, University
of Tehran

جمیل منصوری

کارشناس ارشد روانشناسی دانشگاه تهران

Hamidreza Gharibi
Ph.D. Student of Health
Psychology, University of Tehran

حمید رضا غریبی

دانشجوی دکتری روانشناسی سلامت، دانشگاه تهران

Abstract

Terror management theory attempts to answer two fundamental questions: Why do people have a strong tendency to love themselves and why do they avoid whom are not similar to them? According to this theory the man's survival tendency is the answer of these two questions. This theory claims that people reduce terror of death by gaining sense of valuableness and also by being attracted to their cultural worldview. One of the hypotheses of this approach, named mortality salience, claims that a reminder of mortality and consequent 3-5 minute interval for making death thoughts accessible will produce an anxiety which people will attempts to manage by boosting their self-esteem. This hypothesis has been examined in this study. A sample of 45 female students of University of Tehran has

چکیده

نظریه مدیریت وحشت (گرینبرگ، پیزینسکی و سولومون، ۱۹۸۶) معتقد است که تهدید مرگ بنیادی-ترین و مهمترین منبع ساختارهای روان‌شناختی سازش‌یافته و سازش‌نیافته مانند حرمت‌خود بالا و پایین است. در این پژوهش ترکیب دو روش برجستگی مرگ بر حرمت‌خود مورد بررسی قرار گرفت. توصیه می‌شود برای دسترسی‌پذیری بالاتر افکار مرگ از یک فاصله زمانی ۳-۵ دقیقه‌ای استفاده شود (روزنیلات و همکاران، ۱۹۸۹). هدف پژوهش حاضر بررسی تاثیر مداخلات ترکیبی برجستگی مرگ

been placed randomly in 3 groups (two experimental groups and one control group). Two experimental groups received mortality salience intervention (showing films of burial ceremony and two questions about their own death) and control group received an intervention irrelevant to death. After intervention, all three groups filled out Rosenberg's self-esteem scale (RSES). First experimental group filled out the scale immediately after the intervention, while the second experimental group answered to the scale after an interval, because we wanted to examine the effect of this interval after the mortality salience intervention. Obtained results indicated that there is no significant difference between control group and experimental group without time interval ($p = 0.001$, $H(2) = 24.57$) although, mean value of the two groups is in significant difference from mean value of experimental group with time interval ($p > 0.05$). In general, obtained results can be explained in this manner that creating a time interval can be along with reduction of proximity defenses (distraction, denial, etc.) and increase in accessibility of unconscious thoughts of death that can result in unconscious defenses in level of self-esteem.

Key words: Terror management theory, Self-esteem, Mortality salience.

بر حرمت خود بود. علاوه بر این به عنوان یک هدف فرعی نیز اضافه کردن یا حذف فاصله زمانی بعد از مداخلات بر سطح حرمت خود مورد ارزیابی قرار گرفت. به منظور آزمون این دو فرضیه نمونه‌ای ۴۵ نفری از دانشجویان دختر دانشگاه تهران به شکل تصادفی در سه گروه قرار گرفتند. نتایج نشان داد بین میانگین گروه کنترل و «گروه آزمایشی بدون فاصله زمانی» ($H(2) = 24/57$, $P = 0/001$) تفاوت معناداری وجود ندارد، اما میانگین این دو گروه در مقایسه با میانگین «گروه آزمایشی با فاصله زمانی» تفاوت معناداری نشان داد ($P > 0/05$). در مجموع می‌توان یافته‌های حاصل را چنین تبیین کرد که ایجاد یک فاصله زمانی با کاهش دفاع‌های نزدیک (حواس‌پرتی، انکار و...) و افزایش دسترسی‌پذیری افکار ناهشیار مرگ همراه خواهد بود که منجر به دفاع‌هایی ناهشیار در سطح حرمت خود می‌گردد.

کلید واژه‌ها: نظریه مدیریت وحشت، حرمت خود، برجستگی مرگ، فاصله زمانی

مقدمه

یک خط فکری تاریخی که به قدمت آغاز کتاب اندیشه است، به درهم آمیختگی مرگ و زندگی تأکید دارد. از آشکارترین حقایق زندگی این است که همه چیز رو به نابودی است، و ما از محو شدن و نابودی در هراسیم و به‌رغم رویارویی با نابودی و ترس باید زندگی کنیم (کمپانی، ۱۳۹۰).

روانشناسی مرگ از دید گروهی از محققان و نظریه پردازان روانشناسی اجتماعی جاذبه-های خاصی داشته و آن را به طرق مختلف مورد واریسی قرار داده‌اند. از جمله، می‌توان به تحقیقات سولومون، گرینبرگ و پیزینسکی^۱ اشاره کرده که با الهام از نظریه پرداز انسان‌شناس فرهنگی، ارنست بکر^۲، به بررسی نقش مرگ در زندگی روزمره افراد پرداخته‌اند. پیزینسکی و همکاران (۱۹۸۶) پژوهش‌های خود را برای پاسخ به دو سؤال بنیادین سامان دادند؛ اول اینکه چرا افراد به شدت نیازمند داشتن احساسی خوی نسبت به خود هستند و دوم اینکه چرا افراد اینقدر به سختی با افرادی که شباهتی با آن‌ها ندارند، کنار می‌آیند.

پیزینسکی، سولومون و گرینبرگ (۱۹۸۶) پاسخ این سؤالات را در قالب نظریه مدیریت وحشت^۳ ارائه دادند. نظریه مدیریت وحشت ادعا می‌کند هیجانانگیز، شناخت‌ها و رفتارهای انسان به جهت دفاع در برابر وحشت حاصل از مرگ و حفظ دوام و بقاء وجود خود، برانگیخته شده، و ساختارهای روانی به منزله مکانیسم‌های دفاعی در برابر این وحشت فلیج‌کننده، در درون فرد پرورش می‌یابند. این ساختارهای روانی در دو سبک دفاعی مجزای دور^۴ و نزدیک^۵، فرد را در برابر افکار هشیار^۶ و ناهشیار^۷ مرتبط با مرگ محافظت می‌کنند، آن‌هم افکاری که که گریزناپذیر و حتمی بودن مرگ و نیز شکنندگی وجودی فرد را به یاد او می‌آورند و لذا اضطراب و وحشت به همراه دارند. «افکار هشیار مرتبط با مرگ با سبک دفاعی نزدیک» از طریق انکار، تأخیر و حواس‌پرتی، و «افکار ناهشیار مرتبط با مرگ با سبک دفاعی دور»، از طریق ایمان به یک جهان‌بینی فرهنگی^۸ و کسب و حفظ حرمت خود^۹، سرکوب و فراموش می‌شوند تا فرد را در برابر خطر

¹Solomon, Greenberg, Pyszczynski

²Ernest Becker

³Terror management theory (TMT)

⁴Distal

⁵Proximal

⁶Conscious thought

⁷Unconscious thought

⁸Cultural worldview

⁹Self-esteem

تهدیدکننده وجودی‌اش محافظت کنند. درواقع، به باور نظریه‌پردازان «مدیریت وحشت» تلاش در راستای کسب و حفظ حرمت خود، یکی از مکانیسم‌هایی است که از فرد در مقابل اضطراب حاصل از مرگ محافظت کرده و یا به تعبیر دیگر ریشه این ساختار روان‌شناختی همان «ترس از نیستی»^۱ می‌دانند (پیزینسکی و همکاران، ۱۹۹۹).

بنابر نظریه مدیریت وحشت، حرمت خود، درجه ایست که اشخاص نسبت به آن، خود را یک عضو با ارزش در فرهنگ‌شان به حساب می‌آورند (پیزینسکی و همکاران، ۱۹۹۹). انسان از کودکی، معیار صحیح و غلط بودن رفتارهایش را از فرهنگ کسب می‌کند. وقتی رفتار کودکان مورد نظر فرهنگ باشد، حمایت، پاداش و تحسین دریافت می‌کنند. اما اگر آنها در راه‌هایی که غیرقابل پذیرش فرهنگ است، قدم نهند، تحقیر یا تنبیه می‌شوند. درنتیجه در کودکان این باور شکل می‌گیرد که رفتار بر طبق قوانین و هنجارهای قابل قبول اجتماعی خوب و برعکس آن، بد است و از این طریق است که انسان با سهیم شدن در عقاید فرهنگی‌اش احساسات مثبت (و یا منفی) در مورد خودش کسب می‌کند. پیزینسکی و همکاران (۲۰۰۰) معتقدند، تا زمانی که ما احساس می‌کنیم فرد با ارزشی در درون جهان‌بینی فرهنگی مورد قبول مان هستیم، فعالیت‌های روزمره‌مان را با حس اطمینان و امنیت پیگیری می‌کنیم. فرهنگ احساس مثبتی نسبت به خود در افراد ایجاد می‌کند و باعث رشد و شکل‌گیری حرمت خود می‌شود. اگر اشخاص خود را به‌عنوان «موجودات با ارزش در یک جهان هدفمند و معنادار»، بدانند دیگر از مرگ ترس نخواهند داشت (سولومون و همکاران، ۲۰۰۴). بنابراین «حرمت خود» به‌عنوان یک مانع و سپر در برابر اضطراب مرگ خویشتن مطرح می‌شود. اشخاص با حرمت خود بالاتر، اضطراب کمتری دارند.

از این رونظریه مدیریت وحشت عقیده دارد، در صورتی که افراد در شرایط تفکر درباره مرگ خویشتن قرار داده شوند، سطوح متفاوتی از اضطراب را نشان خواهند داد، که (مهمترین) متغیر تعدیل‌کننده آن، حرمت خود است (گرینبرگ و آرت، ۲۰۱۱). برای

^۱Inexistence

بررسی تجربی این فرضیه (یعنی تأثیر حرمت خود بر دفاع در برابر اضطراب مرگ)، پژوهشگران نظریه مدیریت وحشت، مطالعات متعددی را انجام داده‌اند. براساس شواهد پژوهشی سطح بالای حرمت خود، اضطراب و رفتارهای دفاعی مرتبط با آن را کاهش می‌دهد (پیزینسکی و کسبیر^۱، ۲۰۱۱).

نظریه مدیریت وحشت معتقد است که یادآورنده‌های مرگ خویشتن، تلاش در جهت ارتقای حرمت خود را افزایش می‌دهد. براساس نظریه مدیریت وحشت، در شرایط برجستگی مرگ، افراد با حرمت خود بالا هم تلاش برای ارتقا حرمت خود و هم دسترسی پذیری افکار مرتبط با مرگ کمتری را نشان می‌دهند (پیزینسکی و همکاران، ۲۰۰۴). همچنین حرمت خود، دفاع جهان‌بینی فرهنگی در برابر اثرات یادآورنده‌ی مرگ را کاهش می‌دهد. نتایج همخوان با این ایده (برای مثال؛ هارمون - جوناس^۲ و همکاران، ۱۹۹۷) بیانگر آن است که افراد با حرمت خود بالاتر در واکنش به یادآورنده‌های مرگ، به میزان بیشتری از جهان‌بینی‌های فرهنگی دفاع نمی‌کنند، درحالی‌که حتی افراد با حرمت خود متوسط، به هنگام مواجه شدن با یادآورنده‌های مرگ، این‌گونه عمل نمی‌کنند و در واقع به جهت دفاع در برابر افکار مرگ تهدیدکننده، در جهت حمایت و دفاع از جهان‌بینی فرهنگی تلاش می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت حرمت خود بالا تسهیل‌کننده سرکوبی افکار مرگ است.

با وجود تحقیقات زیادی که نشان داده‌اند بعد از برجستگی مرگ، افراد سطح حرمت خود را ارتقا داده تا سطح اضطراب‌شان مدیریت شود، پژوهش‌های اخیر در ایران نتایج ضدو نقیضی کسب کرده‌اند. در پژوهش حاضر تمایل داریم تا اثر برجستگی مرگ^۳ (محرک یادآورنده مرگ) بر حرمت خود را مورد بررسی قرار دهیم. از آن جهت که در پژوهش امیربیگی و همکاران (۱۳۹۳) و محمدی و همکاران (۱۳۸۵) در جامعه ایرانی محرک یادآورنده‌ی مرگ بر حرمت خود تأثیری نداشت، در این پژوهش با ترکیب دو

^۱Kesebir, P

^۲Harmon-Jones

^۳Mortality salience

نوع مداخله برجستگی مرگ به بررسی تغییرات حرمت خود خواهیم پرداخت. علاوه بر آن تاثیر قرار دادن فاصله زمانی بعد از مداخله تا سنجش حرمت خود نیز مورد بررسی قرار می گیرد. در مجموع سوال پژوهشی این است که آیا مداخلات قوی تر برجستگی مرگ توان تغییر حرمت خود آزمودنی های ایرانی را دارد؟ و اگر بین مداخله برجستگی مرگ و اندازه گیری سطح حرمت خود افراد فاصله زمانی، جهت بالا بردن میزان افکار ناهشیار مرگ قرار داده شود، آیا تفاوتی بوجود خواهد آمد؟

روش

پژوهش آزمایشی حاضر در قالب یک طرح با سه گروه (دو گروه آزمایشی و یک گروه کنترل) با پس آزمون انجام شد. نمونه ای ۴۵ نفری از دانشجویان دختر مقطع کارشناسی روانشناسی دانشگاه تهران انتخاب شد و به سه گروه ۱۵ تایی به شکل تصادفی گمارده شدند.

برای سنجش اثر مداخله بر حرمت خود از مقیاس روزنبرگ (۱۹۶۵) استفاده شد. مقیاس حرمت خود روزنبرگ شامل ده گویه است که در مقیاس ۵ درجه ای لیکرت نمره گذاری می شود. ضریب آلفای کرونباخ آن در نمونه ی ۲۵۰ نفری از دانشجویان برابر ۰/۸۱ گزارش شده است (قربانی، واتسون، قراملکی، موریس و هود، ۲۰۰۲). ضرایب بازآزمایی این مقیاس با فاصله زمانی یک، دو و سه هفته به ترتیب برابر ۰/۷۷، ۰/۷۳ و ۰/۷۸ بودند (زاده محمدی، عابدی و خانجانی، ۱۳۸۷). ضریب آلفای کرونباخ برای پژوهش حاضر ۰/۸۱ بدست آمد.

برای برجسته کردن مرگ نیز از مداخلات برجستگی مرگ (روزنبلات^۱، گرینبرگ، سولومون، پیزینسکی و لیون^۲، ۱۹۸۹) به منظور فراخوانی افکار مرتبط با مرگ خویشتن به سطح توجه کانونی آزمودنیها در گروه آزمایشی استفاده شد. این روش در اکثر

^۱Rosenblatt

^۲Lyon

آزمایشهای مشابه به کار گرفته شده است (مانند آرنت و سولومون، ۲۰۰۳). برای فراخوانی این افکار از آزمودنیها خواسته شد تا به دو سوال باز درباره مرگ خود پاسخ دهند. این دو سوال عبارت بودند از ۱) وقتی به مرگ خود فکر می کنید چه احساسهایی در شما ایجاد می شود؟ و ۲) به طور مشخص توضیح دهید که چه اتفاقی بعد از مرگ برای جسم شما روی می دهد؟ در گروه کنترل نیز افکار مرتبط با یک موضوع اضطراب-آور، غیرمرتبط با مرگ (مانند دفاع از پایان نامه) با استفاده از دو سوال مشابه فراخوانده شد. پیزینسکی و همکاران (۱۹۹۹)، ایجاد یک فاصله (۳-۵ دقیقه ای) بین برجسته کردن مرگ و اندازه گیری متغیر وابسته را در افزایش دسترسی پذیری افکار مرگ پیشنهاد می کنند. در این پژوهش نیز از آزمودنیها خواسته شد تا یک متن با موضوع خنثی را که خواندن آن حدود ۵ دقیقه زمان لازم داشت، و خوانی کنند. منظور از موضوع خنثی موضوعی است که هیجان غیر معمول، به ویژه اضطراب در آزمودنیها ایجاد نکند. این موضوع برای پژوهش حاضر یک متن ساده در مورد تاریخ سینما بود.

برای آزمودنیهای گروههای آزمایشی ابتدا فیلمی از مراسم خاکسپاری و تدفین نمایش داده می شد، سپس از آنها خواسته می شد به دو سوالی که در بالا به آنها اشاره شده است پاسخ دهند و در نهایت خطی رسم کنند و یک طرف تولد و طرف دیگر مرگ را بنویسند و مشخص کنند که با مرگ خود چقدر فاصله دارند؟ بعد از این مرحله گروه آزمایشی اول مقیاس حرمت خود روزنبرگ را تکمیل می کردند. گروه آزمایشی دوم هم دقیقاً همین رویه را پی می گرفتند با این تفاوت که پیش از پر کردن مقیاس حرمت خود یک متن خنثی را می خواندند. گروه کنترل نیز به دو پرسش باز درباره احساسها و هیجانهای خود در ارتباط با جلسه دفاع از پایان نامه خود پاسخ دادند. این گروه نیز پس از انجام آزمایش و ایجاد فاصله زمانی، پرسشنامه حرمت خود را تکمیل کردند.

یافته‌ها

شرکت‌کنندگان در پژوهش حاضر همگی بانوانی بودند که در مقطع کارشناسی در دانشگاه تهران تحصیل می‌کردند، بدین ترتیب جنسیت، مقطع تحصیلی و دانشگاه محل تحصیل در این پژوهش کنترل گردید. علاوه بر این باتوجه نتایج آزمون تحلیل واریانس برای مقایسه میانگین سنی گروه آزمایش اول ($\bar{x}=20/13$, $SD=1/30$)، گروه آزمایش دوم ($\bar{x}=20/20$, $SD=1/32$) و گروه کنترل ($\bar{x}=20/17$, $SD=1/29$)، این سه گروه از لحاظ میانگین سنی تفاوت معناداری باهمدیگر نداشتند ($F=0/02$, $p>0/05$). در نتیجه اثر متغیرهای خصیصه‌ای چون جنس، سطح تحصیلات و سن در این طرح نیمه آزمایشی کنترل گردید.

برای مقایسه میانگین‌های سه گروه ابتدا بایستی تعیین شود که از آزمون‌های پارامتریک استفاده شود یا ناپارامتریک. بدین منظور از آزمون کولموگروف-اسمیرنوف برای نرمال بودن توزیع داده‌ها و نیز آزمون لُون برای تعیین همگنی واریانسها استفاده شد که نتایج آن در جداول زیر آمده است.

جدول ۱) مقادیر آزمون کولموگروف اسمیرنوف برای تعیین نرمال بودن توزیع حرمت خود در

گروه‌های سه گانه «بدون فاصله»، «بافاصله» و «کنترل»

متغیر	میانگین	انحراف استاندارد	Z کولموگروف اسمیرنوف	p
حرمت خود در گروه «بدون فاصله»	۳/۸۳	۰/۷۵	۰/۷۹	۰/۵۶
حرمت خود در گروه «با فاصله»	۴/۷۰	۰/۱۱	۰/۹۰	۰/۳۹
حرمت خود در گروه «کنترل»	۴/۰۱	۰/۴۰	۰/۸۲	۰/۵۱

همانگونه که در جدول فوق مشاهده می‌گردد، آزمون کولموگروف اسمیرنوف برای نمره حرمت خود در هیچ‌یک از گروه‌های بدون فاصله، بافاصله و کنترل ($P=0/56$).

$P=0/39$ ، $P=0/51$) معنادار نیست و بنابراین حرمت خود در همه این گروه‌ها دارای توزیع نرمال است.

همچنین نتایج آزمون لَوْن برای همگنی واریانس‌ها در جدول زیر ارائه شده است:

جدول (۲) مقادیر مربوط به آزمون لَوْن برای همگنی واریانس‌ها

متغیر	مقدار F	df1	df2	p
حرمت خود	۸/۲۴	۲	۴۱	۰/۰۰۱

براساس جدول بالا آزمون لَوْن برای همگنی واریانسها نیز به لحاظ آماری معنادار است ($P=0/001 < 0/05$). در نتیجه واریانس‌ها در گروه‌های سه‌گانه مورد مطالعه در این پژوهش باهمدیگر تفاوت معناداری ندارند. از سوی دیگر باتوجه به اینکه نمونه‌گیری نیز به صورت غیرتصادفی انجام گرفته است، برای مقایسه تفاوت بین گروه‌ها به جای آزمون‌های پارامتریک بایستی از آزمون‌های ناپارامتریک بهره جست و نیز با توجه به وجود سه گروه مستقل در این پژوهش از آزمون ناپارامتریک کروسکال-والیس استفاده شد. براساس یافته‌های حاصل از آزمون کروسکال-والیس ($P=0/001$ ، $H(2)=24/57$) که در آن میانگین رتبه‌ها برای گروه «بدون فاصله» برابر با $15/50$ ، برای گروه با فاصله برابر با $35/80$ و برای گروه کنترل برابر با $15/73$ به دست آمد. در نتیجه می‌توان نتیجه گرفت که تفاوت معناداری بین گروه‌های «بافاصله»، «بدون فاصله» و «کنترل» وجود دارد. از دیگر سو مقایسه میانگین رتبه‌ها با استفاده از آزمون یومن-ویتنی در دو گروه «بدون فاصله» و «کنترل» ($P=0/52 > 0/05$) نیز حاکی عدم وجود تفاوت معنادار بین گروه‌های «بدون فاصله» و «کنترل» می‌باشد. در نتیجه تفاوت معنادار ایجادشده در آزمون سه‌گروهی کرسکال-والیس، ناشی از تفاوت این دو گروه با گروه «بافاصله» است. در نتیجه فرضیه‌های پژوهش مبنی بر اینکه نمره افراد در گروه‌های «بافاصله» و «کنترل» باهمدیگر تفاوت معناداری ندارند و نیز اینکه نمرات حرمت خود افراد در گروه «بافاصله» بالاتر از دو گروه دیگر است، مورد تأیید قرار می‌گیرد. در نتیجه با توجه به طرح تحقیقاتی نیمه

آزمایشی انجام گرفته در این پژوهش تغییر نمرات افراد این گروه ناشی از «مداخله بافاصله» ارزیابی می‌گردد.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر در قالب نظریه مدیریت وحشت و به منظور بررسی تجربی فرضیه برجستگی مرگ، یکی از دو فرضیه مهم این نظریه، در نمونه ایرانی انجام شد. نتایج نشان دادند که برجسته کردن مرگ برای افراد یا به عبارت دیگر ایجاد افکار مرتبط با مرگ در آزمودنی‌ها، در مقایسه با گروه کنترل (که متمرکز بر افکار غیر مرگ بودند) به ارتقای سطح حرمت خود منجر می‌شود. بنابراین فرضیه پژوهش حاضر تایید شد. افزایش میانگین نمره‌های حرمت خود در گروه آزمایشی، به تایید دیدگاه TMT که حرمت خود را ساختاری دانسته که از یک سو به منظور مدیریت اضطراب مرگ شکل گرفته و گسترش یافته است و از سوی دیگر، یادآوری منبع اضطراب، جستجو، پیگیری و ارتقای حرمت خود را در پی دارد، منجر شد. این یافته‌ها موید نتایج پژوهش‌هایی (از جمله پژوهش‌های آرنت و دیگران، ۲۰۰۴ و دچسن^۱ و دیگران، ۲۰۰۳) است که درباره تاثیر یادآورنده‌های مرگ بر حرمت خود انجام شده‌اند.

یافته‌های این پژوهش و پژوهش‌های انجام شده در قالب TMT، شواهد تجربی مبنی بر تاثیر شدید اضطراب مرگ بر ساختارهای روان‌شناختی را ارائه داده‌اند. برای مثال یالوم^۲ (۲۰۰۸) به عنوان یکی از روان‌درمانگران برجسته هستی‌نگر، اضطراب مرگ را مهمترین مسئله و دغدغه مطرح شده در جلسه‌های روان‌درمانگری خود عنوان کرده است. بر این اساس مسئله مرگ منبع اولیه اضطراب و بسیاری از اختلال‌های روان-شناختی دیگر است و شناخت ویژگی‌ها و آثار آن از جایگاه با اهمیتی در روند شناخت ویژگی‌های روانی و درمان اختلال‌های روانی برخوردار است.

¹Dechesne, M

²Yalom

نکته‌ای که باید به آن پرداخت در اصل بررسی فرضیه برجستگی مرگ در نظریه TMT در نمونه‌های ایرانی است. در دو پژوهش پیشین یعنی امیریگی و همکاران (۱۳۹۳) و محمدی و همکاران (۱۳۸۹) فرضیه برجستگی مرگ رد شده است. تبیین‌های پیشین نیز حول یک محور اساسی توجیه می‌شد و آن اینکه چون متغیر برجستگی مرگ در ذهن یک آزمودنی ایرانی به دلیل بافت موقعیتی و فرهنگی امری پرتکرار بوده است، در نتیجه آن‌گونه که باید طی مداخلات پیشنهادی نظریه مدیریت وحشت، مرگ برایش برجسته نمی‌شود. برای همین در این پژوهش که یافته‌های مغایر با یافته‌های نمونه ایرانی، اما همسو با یافته‌های نمونه‌های غربی بود (برک و همکاران، ۲۰۱۰) از چندین مداخله برجستگی مرگ به شکل ترکیبی استفاده شد. به بیان ساده در صورتی تجربه آزمایشی مرگ یا همان برجستگی مرگ به شکل قوی و شدید به آزمودنی ارائه گردد، ساختارهایی در آزمودنی شروع به فعالیت می‌کند تا او را به حالت تعادل بازگرداند. پس در کل مغایرتی بین یافته این پژوهش و پژوهش‌های قبل ملاحظه نمی‌شود.

یکی از دلایلی که می‌توان در تبیین یافته‌ها بیان کرد، استفاده از آزمودنی‌های دختر در پژوهش بود. حرمت خود موقعیتی این آزمودنی‌ها نسبت به آزمودنی‌های پسر طی مداخله برجستگی مرگ بیشتر دستخوش تغییر می‌شود و زمینه را برای سنجش دقیقتر یافته‌ها فراهم خواهد کرد. پژوهش‌های این پژوهش این بود که برجستگی مرگ زمانی حرمت خود را تغییر می‌دهد که بین مداخله و ارزیابی سطح حرمت خود یک فاصله زمانی وجود داشته باشد. به بیان دیگر برای تغییرات معنادار در سطح حرمت خود در اثر برجستگی مرگ، باید بین ارائه محرک یادآورنده مرگ و اندازه‌گیری حرمت خود یک فاصله زمانی را ملحوظ کرد. در پژوهش‌های گاردینر-پارکس، چودھاری^۱ (۱۹۹۴) (به نقل از لیری و اسچریندورفر^۲، ۱۹۹۷) نیز که این فاصله زمانی حذف شده بود ملاحظه شد که در سطح حرمت خود

^۱Hass, Gardiner-parks, Chaudhary

^۲Leary, M. R., &Schreindorfer, L. S

آزمودنی‌ها تفاوت خاصی مشاهده نمی‌شود. در اصل این فاصله زمانی به دلیل افزایش دسترسی‌پذیری افکار مرتبط با مرگ ارائه می‌گردد. در صورت ارائه یک فاصله زمانی موضوع افکار مرتبط با مرگ از حوزه هشیاری خارج شده و آزمودنی از دفاع‌های دور (در اینجا بالا بردن حرمت‌خود) استفاده خواهد کرد. در صورتی که فاصله زمانی ارائه نشود آزمودنی‌ها صرفاً از دفاع‌های نزدیک (حواسپرتی، انکار، طرد و ...) بهره خواهند برد (پیزینسکی و همکاران، ۲۰۱۱). در مجموع ایجاد یک فاصله زمانی با کاهش دفاع‌های نزدیک و افزایش دسترسی‌پذیری افکار ناهشیار مرگ همراه خواهد بود که منجر به دفاع‌هایی ناهشیار در سطح حرمت‌خود می‌گردد.

از آن جهت که این یافته‌ها مربوط به نمونه‌ای از دانشجویان کارشناسی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران است، احتمال دارد در تعمیم نتایج نیاز به ملاحظات باشد. از سویی دیگر به نظر بهتر می‌رسد که در پژوهش‌های آتی از متغیرهای دیگر همچون خودمهارگری^۱، خودنظم‌جویی^۲، شفقت‌خود^۳، بهوشیاری^۴، سبک‌های دلبستگی^۵ و غیره برای بررسی نقش تعدیل‌کنندگی یا میانجی‌گری بین دو متغیر برجستگی مرگ و حرمت خود استفاده شود. در طرح‌های پژوهشی آینده می‌توان نقش برجستگی مرگ را بر متغیرهایی دیگر نیز مورد واکاوی قرار داد. از آن جهت که دین به عنوان مفهومی با اهمیت در جامعه ایران نقش ایفا می‌کند، در پژوهش‌های آینده به نظر می‌رسد ارزیابی این مفهوم در سنجش رابطه برجستگی مرگ و سایر متغیرها خالی از لطف نباشد.

¹Self-control

²Self-regulation

³Self-compassion

⁴Mindfulness

⁵Attachment styles

منابع

امیریگی، محمود. (۱۳۹۳). تاثیر محرک یادآورنده مرگ بر حرمت خود با توجه به سازه‌های شفقت خود و خودشناسی انسجامی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران.
محمدی، مصطفی. (۱۳۸۶). بررسی آزمایشگاهی اثر یادآوری مرگ بر حرمت خود با توجه به خودشناسی و نارسسیزم (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه تهران، تهران.
کمپانی زارع، مهدی. (۱۳۹۰). مرگ‌اندیشی از گیل گمش تا کامو. تهران: نشر نگاه معاصر

- Arndt, J., Solomon, S., Kasser, T., & Sheldon, K. M. (2004). The urge to splurge: A terror management account of materialism and consumer behavior. *Journal of Consumer Psychology, 14*(3), 198- 212.
- Burke, B. L., Martens, A., & Faucher, E. H. (2010). Two decades of terror management theory: A meta-analysis of mortality salience research. *Personality and Social Psychology Review, 14*(2), 155-195.
- Dechesne, M., Pyszczynski, T., Arndt, J., Ransom, S., Sheldon, K. M., Van Knippenberg, A., & Janssen, J. (2003). Literal and symbolic immortality: the effect of evidence of literal immortality on self-esteem striving in response to mortality salience. *Journal of personality and social psychology, 84*(4), 722.
- Goldenberg, J. L., Cox, C. R., Pyszczynski, T., Greenberg, J., & Solomon, S. (2002). Understanding human ambivalence about sex: The effects of stripping sex of meaning. *Journal of sex research, 39*(4), 310-320.
- Greenberg, J., & Arndt, J. (2011). Terror management theory. *Handbook of theories of social psychology, 1*, 398-415.
- Greenberg, J., Pyszczynski, T., & Solomon, S. (1986). The causes and consequences of a need for self-esteem: A terror management theory. In *Public self and private self* (pp. 189-212). Springer New York.
- Harmon-Jones, E., Simon, L., Greenberg, J., Pyszczynski, T., Solomon, S., & McGregor, H. (1997). Terror management theory and self-esteem: Evidence that increased self-esteem reduced mortality salience effects. *Journal of personality and social psychology, 72*(1), 24.
- Leary, M. R., & Schreindorfer, L. S. (1997). Unresolved issues with terror management theory. *Psychological Inquiry, 8*(1), 26-29.
- Pyszczynski, T., & Kesebir, P. (2011). Anxiety buffer disruption theory: A terror management account of posttraumatic stress disorder. *Anxiety, Stress, & Coping, 24*(1), 3-26.
- Pyszczynski, T., Greenberg, J., & Solomon, S. (1999). A dual-process model of defense against conscious and unconscious death-related thoughts: an extension of terror management theory. *Psychological review, 106*(4), 835.
- Pyszczynski, T., Greenberg, J., & Solomon, S. (2000). Proximal and Distal Defense A New Perspective on Unconscious Motivation. *Current Directions in Psychological Science, 9*(5), 156-160.

- Pyszczynski, T., Greenberg, J., Solomon, S., Arndt, J., & Schimel, J. (2004). Why do people need self-esteem? A theoretical and empirical review. *Psychological bulletin*, 130(3), 435.
- Rosenblatt, A., Greenberg, J., Solomon, S., Pyszczynski, T., & Lyon, D. (1989). Evidence for terror management theory: I. The effects of mortality salience on reactions to those who violate or uphold cultural values. *Journal of personality and social psychology*, 57(4), 681.
- Schimel, J., Simon, L., Greenberg, J., Pyszczynski, T., Solomon, S., Waxmonsky, J., & Arndt, J. (1999). Stereotypes and terror management: evidence that mortality salience enhances stereotypic thinking and preferences. *Journal of personality and social psychology*, 77(5), 905.
- Solomon, S., Greenberg, J., & Pyszczynski, T. (2004). The Cultural Animal. *Handbook of experimental existential psychology*, 15.
- Yalom, I. (2008). *Staring at the sun, overcoming the terror of death*. San Francisco, USA: Jossey-Bass A Wiley Imprint.



